

فصلنامه خط اول

رهیافت انقلاب اسلامی
سال سوم، شماره ۱۰، پاییز ۱۳۸۸
صفحه ۷۷ تا ۹۰

جایگاه فرهنگ در نظریه‌های روابط بین‌الملل

دکتر رؤیا خضری
کارشناس وزارت امور خارجه و مدرس دانشگاه

چکیده:

فرهنگ و تفاوت‌های فرهنگی در سراسر تاریخ، شالوده و اساس رفتار انسان را تشکیل داده است. در واقع، در پایان قرن بیستم، اهمیت فرهنگ در بازنگری سیاست جهانی، که از پایان جنگ سرد و گسترش روز افزون پدیده جهانی شدن، فزونی یافت. از آنجا که برای مدت‌ها مطالعه سیاست بین‌الملل تحت تأثیر رئالیسم، باعث کم توجهی به ابعاد فرهنگی و هنجاری الگوهای رفتاری بازیگران شده است. تجزیه و تحلیل رویدادهای بین‌الملل از زوایای امنیتی، سیاسی و اقتصادی عملاً فضای اندکی را برای توجه به بخش‌های فرهنگی باقی گذارده است. این در حالی است که نظریه روابط بین‌الملل عمدتاً بر اسطوره‌ها، فرهنگ و ایدئولوژی متکی است از این بعد فرهنگ نه تنها بخش فراموش شده روابط بین‌الملل نیست، بلکه اصولاً بدون توجه به عناصر هنجاری، ارزشی نمی‌توان به ارائه نظریه‌ای مبادرت نمود.

کلید واژه: فرهنگ، روابط بین‌الملل، سیاست خارجی، نظریه انتقادی، سازه‌انگاری، رئالیسم.

مقدمه:

فرهنگ و تفاوت‌های فرهنگی در سراسر تاریخ، شالوده و اساس رفتار انسان را تشکیل داده است. فرهنگ مفهومی چند وجهی است که می‌توان از آن فقط به شیوه‌هایی مبهم و شهودی استفاده کرد. چالش اصلی در این میان تصمیم‌گیری درباره این است که فرهنگ چیست و محدود کردن نفوذ آن چگونه خواهد بود. فرهنگ را هیچگاه نمی‌توان به طور جامع و کامل تعریف کرد این امر تا حدودی به این علت است که فرهنگ بسیار پیچیده و پویا است. در عمل، دیدن از زوایای هزار توی فرهنگی نیازمند شناخت نمادها و مظاهر هویت فرهنگی است. تصاویر، مفاهیم، هنجارها، ارزش‌ها و روش‌هایی که به نظر می‌رسد در تعیین حیات سیاسی یا اجتماعی حائز اهمیت است. اندیشیدن درباره فرهنگ در روابط بین‌الملل ارزشمند است. در حالیکه سنت غالب رئالیستی روابط بین‌الملل معتقد است همه رفتارهای انسان مشمول منطق سیاست قدرت در نظام بین‌الملل است، دشوار است که به جهان‌بنگریم ولی اهمیت فرهنگ را نبینیم. فرهنگ می‌تواند به ما کمک کند بفهمیم چرا انسان‌ها این گونه رفتار می‌کنند و چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بین آنها وجود دارد.

برای مدت‌ها مطالعه سیاست بین‌الملل تحت تأثیر رئالیسم، باعث کم توجهی به ابعاد فرهنگی و هنجاری الگوهای رفتاری بازیگران شده است. تجزیه و تحلیل رویدادهای بین‌الملل از زوایای امنیتی، سیاسی و اقتصادی عملاً فضای اندکی را برای توجه به بخش‌های فرهنگی باقی گذارده است. گرچه به ظاهر دولت‌ها بر اساس وجود منافع متعارض به صف آرایی در مقابل یکدیگر پرداخته ولی در اکثر مواقع عملاً برداشت‌ها، شناخت‌ها و ارزیابی‌هایشان نشأت گرفته از یک سلسله ارزش‌ها، هنجارها، نمادها و اعتقادات می‌باشند. با وجود آنکه توجه اندکی به ابعاد فرهنگی الگوهای رفتاری می‌شود لکن این غفلت به معنای آن نیست که اعمال و عکس‌العمل‌های بازیگران از عوامل فرهنگی نشأت نگیرند.

در حقیقت نظریه روابط بین‌الملل عمدتاً بر اسطوره‌ها، فرهنگ و ایدئولوژی متکی است از این بعد فرهنگ نه تنها بخش فراموش شده روابط بین‌الملل نیست، بلکه اصولاً بدون توجه به عناصر هنجاری، ارزشی نمی‌توان به ارائه نظریه‌ای مبادرت نمود. بر اساس این تجزیه و تحلیل، اکثر موارد نظریه پردازان بدون آنکه ذکر از اسطوره‌سازها، ایدئولوژی و فرهنگ خاص به عمل آوردند، عملاً و به صورت ناخودآگاه بر مبنای این متغیر، سیاست بین‌الملل را تبیین و تفسیر می‌کنند. در روابط بین‌الملل، تفاوت‌های میان مادی‌گرایان و معناگرایان در این است که مادیگرایان برای شرایط مادی امتیاز قائل هستند و می‌کوشند نشان دهند که این شرایط عمدتاً منافع را تعیین می‌کنند. معناگرایان به انگاره‌ها اهمیت می‌دهند و می‌کوشند نشان دهند که عامل اصلی تعیین‌کننده منافع، انگاره‌ها هستند در آثار معاصر علمی در زمینه روابط بین‌الملل، دو رهیافت اصلی به این موضوع

می‌پردازد، سازه‌انگاری و خردگرایی.

سازه‌انگاران در روابط بین‌الملل به دنبال بازگرداندن فرهنگ و سیاست‌های داخلی به عرصه نظریه روابط بین‌الملل هستند. در این روند سعی می‌شود مختصات فرهنگ، سیاست و جامعه داخلی که با هویت و رفتار دولت در سیاست جهانی ارتباط می‌یابد، بررسی شود. (۱) یکی از مختصات عمده سازه‌انگاری توجه به ساختارهای فرهنگی و هنجاری در کنار عناصر مادی است، در این وضعیت انگاره‌ها هستند که به عناصر مادی قدرت مانند تسلیحات و سرزمین و... معنا می‌بخشند همچنین هنجارها در شکل منافع نقش عمده‌ای دارند. برداشت‌های متفاوت فرهنگی عمدتاً بر اساس هنجارهای داخلی سبب می‌شود الگوهای رفتاری ناشناخته را بر اساس شناخته‌های خود ارزیابی کنیم. تحت این شرایط باید انتظار یک سلسله سوء تفاهات، برداشت‌ها و نیز ارزیابی‌های خاص را از رفتار سایرین داشت که همین امر ممکن است باعث تعارضات در سطح بین‌المللی شود. این مسئله بطور اخص در تلاش مکتب انگلیسی، سازه‌انگاری و نظریه انتقادی قابل مشاهده است که در ادامه به نظریات برخی از اندیشمندان آنها اشاره می‌شود.

تأثیرات فرهنگ بر روابط بین‌الملل از دیدگاه نظریه انتقادی

به عقیده نظریه پردازان انتقادی، حقایق محصول قالب‌ها و چارچوب‌های اجتماعی و تاریخی هستند. اعتقاد به اینکه نظریه‌ها در این چارچوب‌ها شکل می‌گیرند، به نظریه پردازان انتقادی این امکان را می‌دهد تا درباره منافع هر یک از نظریه‌ها تأمل و اندیشه کنند. هدف اصلی نظریه انتقادی پیشبرد آزادی انسان است. این بدان معنی است که نظریه‌ای هنجارگراست و قصد دارد در مباحثات سیاسی ایفای نقش کند. این دیدگاه تقریباً مخالف عقیده‌ای است که به وسیله نظریه سنتی یا پوزیتیویسم ارائه شده است. زیرا در آنها نظریه خنثی و بی‌طرف است در عرصه نظریه‌های روابط بین‌الملل، اولین اثر عمده درباره نظریه انتقادی بوسیله رابرت کاکس نگاشته شد. وی در این اثر که مطالب هنجارگرا در آن به صورت ضمنی وجود داشت، نئورالیسم را مورد انتقاد قرار داد. کاکس نئورالیسم را به جای آنکه نظریه‌ای عینی تلقی شود، دارای دیدگاه‌هایی دانست که هدفش بیان این نکته است که دولت‌ها در سیاست خارجی خود چه اهدافی را باید دنبال کنند، که در واقع عقلانیت نئورالیسم بود. نظریه‌ها، جهان را نه به صورت مستقل بلکه از دیدگاه خاص سیاسی و اجتماعی می‌نگرند. او معتقد است، هیچ چیز به اندازه خود نظریه فارغ از زمان و مکان نیست. اگر نظریه‌ای بتواند خود را با این ویژگی عرضه کند، می‌توان آنرا ایدئولوژی نامید. (۲)

بنابراین کاکس بر روی مفروضات نظریه سنتی مانند افراد یا دولت‌ها و چگونگی ایجاد شدن آنها به وسیله نیروهای تاریخی و اجتماعی تمرکز می‌کند. بنابراین دولت، برخلاف دیدگاه نئورالیسم، همیشه یکسان و مشابه نیست و دولت‌ها در طول تاریخ بسیار متفاوت با یکدیگر هستند.

از دیدگاه او دولت مفروض و ضروری نظریه بین‌الملل نیست، ولی نئورئالیسم ساختار جهانی را به موازنه قدرت تقلیل می‌دهد و به نیروهای اجتماعی، ابعاد هنجاری و نهادهای نظم موجود توجه نمی‌کند.

یکی دیگر از مسایل مورد توجه نظریه انتقادی این است که دریا بد چرا و چگونه دولت‌ها به عنوان کانون اصلی وفاداری و به عنوان یک نظام سرزمینی که «دیگران» را از شمول خود حذف می‌کند و اساساً آنها را به عنوان دیگری برمی‌سازد شکل گرفته است و تا چه حد امکان تحول در آن هست. به نظر اندرو لینکلتر، منظور از فهم جامعه شناختی از روابط بین‌الملل این است که دریا بد چگونه اجتماع اخلاقی به عنوان کانون وفاداریها و منبع ارزش‌ها در سطوح ملی و جهانی قبض و بسط می‌یابد. (۳)

جهان امروز که رقابت‌ها و فراتر از آن تعارضات، میان دولت‌ها وجه شاخص آن است. رئالیست‌ها این وضع را مسلم می‌انگارند. و آنرا زیر سوال نمی‌برند و به چگونگی شکل‌گیری نظامی که در آن کنشگران چنین هویت‌های می‌یابند و همچنین شرایطی که می‌توانند باعث برساخته شدن هویت‌های جدید و متفاوتی شوند، نمی‌پردازند. در این برداشت هویت ملی، در برابر اجتماع جهانی قرار می‌گیرند. در مقابل نظریه پردازان انتقادی به برساختگی نظم موجود و تحول‌پذیری آن توجه داشته‌اند. رابرت کاکس هدف اصلی مطالعات بین‌المللی را زمینه‌سازی برای یک جهان متنوع کثرت‌گرا در سازماندهی اجتماعی و هنجارهای اخلاقی می‌داند و بر این اساس بر مطالعه تمدنها و جامعه مدنی تأکید دارد. تأکید بر مطالعه تمدن‌ها به عنوان واحدهای بین‌دهنی در جهت فهم و در عین حال حفظ تنوعات انسانی است. تمدن‌ها در ذهن انسان‌ها هستند و به فهم متعارف شکل می‌دهند. (۴) به این ترتیب بازگشت به اخلاق هنجاری در روابط بین‌الملل از خصوصیات اصلی نظریه انتقادی محسوب می‌شود. کاهش نابرابری‌های جهانی، برقراری عدالت بین‌الملل، احترام به تنوع، تکثر و تفاوتها از نکات مورد توجه نظریه پردازان انتقادی در امکانات تحول بین‌الملل است. در عین حال نفی شالوده‌انگاری، عام‌گرایی، تأکید بر جایگاه فرهنگی افراد و اینکه منافع و اهداف آنها به شکل اجتماعی تعریف می‌شوند و توجه به روابط میان اخلاق و قدرت برای آنان حائز اهمیت است. مفاهیمی چون دولت مدرن، دیپلماسی، نهادهای بین‌المللی و... در واقع معنایی بین‌دهنی‌اند که به عادات و انتظارات رفتاری تداوم می‌بخشند. مانع اصلی در جهت شکل‌گیری اجتماع جهانی، ساختار دولتی مبتنی بر حاکمیت است که با برداشتی خاص از خودی و بیگانگی، درونی و بیرونی گره خورده است.

لینکلتر بر آن است که دولت ابزاری برای بیرون‌گذاری (exclusion) و درون‌گذاری (inclusion) است. بر این اساس، منافع داخلی در آن به منافع بیرونی ارجحیت پیدا می‌کند. وی نظام دولت‌ها را یعنی حاکمیت‌های جداگانه، واحدهای مستقل و وجود مرزبندی‌ها

را ضد روابط بین‌الملل تلقی می‌کند، زیرا به جای ایجاد اجتماع انسانی عملاً باعث جدا کردن و دور نمودن اجتماعات از یکدیگر می‌شود. هر یک از دولت‌ها در این شرایط به منافع، امنیت و هدفهای خویش می‌اندیشند. این وضعیت باعث بروز تعارض و تنش در سیاست بین‌الملل خواهد شد. لذا نظریه انتقادی خواهان ساختارهای سیاسی جدیدی است که به منافع بیرونی‌ها بیشتر توجه داشته باشد. این مستلزم نوعی عام‌گرایی است که در عین حال نباید نسبت به تفاوت‌های فرهنگی بی تفاوت باشد یا باعث سرکوب تفاوت‌ها گردد. در حقیقت هدف هنجاری نظریه انتقادی تسهیل بسط اجماع اخلاقی و سیاسی در امور بین‌المللی است. (۵)

تأثیرات فرهنگ بر روابط بین‌الملل از منظر سازه‌انگاران

نظریه پردازان برجسته سازه‌انگاری کراتوچویل، نیکولاس اونف، الکساندر وونت و جان راگی معتقدند که دنیای اجتماعی چیز خاص و معینی نیست، یعنی چیزی نیست که قوانین آن از طریق تحقیق علمی قابل کشف یا تشریح باشد. بلکه بیشتر زمینه‌ای بین ذهنی است. یعنی برای افرادی که آنرا ساخته‌اند و در آن زندگی می‌کنند و آنرا می‌فهمند دارای معنی است. این ساختار توسط افراد در زمان یا مکان خاص ساخته شده یا شکل گرفته است. سازه‌انگاران بر نقش عقاید و شناخت مشترک دنیای اجتماعی تأکید دارند. به عنوان مثال، مساله امنیت تنها از این واقعیت تشکیل نشده است که دو کشور دارای سلاح‌های هسته‌ای باشند، بلکه به این امر بستگی دارد که این دولت‌ها چه دیدی نسبت به هم دارند. این دیدگاه بر مبنای شناخت مشترک قرار دارد. ۵۰۰ سلاح هسته‌ای انگلیسی‌ها برای آمریکا نسبت به ۵ سلاح هسته‌ای کره شمالی کم خطرتر است زیرا انگلیسی‌ها دوستان آمریکا هستند و کره شمالی اینگونه نیست. مناسبات دوستانه و خصمانه حاصل فهم مشترک است. (۶)

ونت در عبارتی مکرر به هسته روش شناختی سازه‌انگاری روابط بین‌الملل اشاره می‌کند: «هرج و مرج چیزی است که خود دولت‌ها به وجود می‌آورند» دولت‌ها یکدیگر را در روابطشان می‌سازند و با انجام آن، آنها هرج و مرج بین‌المللی را می‌سازند که روابطشان را تعریف می‌کند. روابط بین‌الملل کلاً توسط افراد ساخته و شکل گرفته می‌شود. ونت بر آن است که اولاً، اشخاص بر اساس معانی‌ای که چیزها و سایر کنشگران برای آنها دارند عمل می‌کنند و ثانیاً، این معانی در ذات جهان نیستند، بلکه در تعامل شکل می‌گیرند. با وجود اینکه توانمندی‌های مادی اهمیت دارند اما می‌توان به شکلی فرهنگی‌تر در مورد مفهوم ساختار اندیشید و به جای تصویر بد بینانه ناشی از تمرکز بر قدرت، با تأکید بر بعد فرهنگی ساختار به امکانات جدید برای تغییر رسید. (۷)

کانون توجه سازه‌انگاری آگاهی بشری و نقشی است که این آگاهی در روابط بین‌الملل ایفا می‌کند همان گونه که در روابط میان افراد در جامعه فهم‌هایی بیناذهنی وجود دارد، در روابط میان

دولت‌ها هم چنین فهمی‌هایی وجود دارد. (۸)

مسئله مهم دیگر هویت کنشگران است که به تعبیری در کانون رهیافت سازه‌انگاری است. هویت عبارت است از فهم‌ها و انتظارات در مورد خود که خاص نقش است. هویت‌ها به طور همزمان به گزینش‌های عقلانی قوام می‌دهند و این الگوهای هنجاری سیاست بین‌الملل هستند که به آنها شکل می‌دهند. هویت‌ها را نمی‌توان به شکلی ماهوی، یعنی جدا از بستر اجتماعی آنها تعریف کرد. آنها ذاتاً اموری رابطه‌ای هستند و باید به عنوان مجموعه‌ای از معانی تلقی شوند که یک کنشگر با در نظر گرفتن چشم‌انداز دیگران یعنی به عنوان یک ابژه اجتماعی به خود نسبت می‌دهد. هویت‌های اجتماعی برداشت‌های خاصی از خود را در رابطه با سایر کنشگران نشان می‌دهند و از این طریق منافع خاصی تولید می‌کنند و به تصمیمات سیاستگذاری شکل می‌دهند. ونت مطرح می‌کند که چگونه خود بر اساس برداشتی که از وضعیت دارد، نشانه‌ای برای دیگری می‌فرستد و دیگری این نشانه را بر مبنای برداشت خودش از وضعیت تفسیر می‌کند و در این تعامل است که هویت خود و دیگری به عنوان دوست یا دشمن یا رقیب شکل می‌گیرد. پس اعمال اجتماعی فرآیندهای علامت‌دادن، تفسیر و پاسخ هستند که در بستر آنها شناخت مشترک یا همان فرهنگ خلق می‌شود. کنشگران با مشارکت در معانی جمعی هویت کسب می‌کنند و این هویت به عنوان خصوصیت کنشگران بین‌المللی گرایش‌های انگیزشی و رفتاری آنها را به وجود می‌آورد. به بیان دیگر، این هویت‌های متفاوت و متحول هستند که به منافع و رفتارهای کنشگران شکل می‌دهند. برای سازه‌انگاران سازه‌های تمدنی، عوامل فرهنگی، هویت‌ها و غیره همراه با اینکه چگونه به منافع دولت‌ها و الگوهای برآیندها شکل می‌دهند مهم است. اینها نوعی جهان‌بینی ایجاد می‌کنند و بر الگوهای تعامل بین‌المللی اثر می‌گذارند. به عنوان نمونه هرچه احساس بیگانگی دولت‌ها نسبت به هم بیشتر باشد، بیشتر به سمت رویه‌های امنیت جمعی اشتیاق نشان می‌دهند و در نتیجه، همکاری میان آنها تقویت می‌شود و بالعکس، هرچه از هم احساس دوری بیشتری داشته باشند، روابطشان مبتنی بر خودمحوری بیشتری خواهد بود. (۹)

به این ترتیب است که سازه‌انگاران بر نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل تأکید دارند و به این نتیجه می‌رسند که بدون توجه به فرهنگ سیاسی جهانی استاندارد کننده، نمی‌توان ثبات بالای نظام دولتی و کاهش تنوع اشکال سیاسی را توضیح داد.

ارتباط فرهنگ با آنا‌رشی و سیاست خارجی

واقع‌گرایان آنا‌رشی را ویژگی همیشگی و تغییرناپذیر نظام بین‌الملل می‌دانند و بر همین اساس میان جامعه داخلی و نظام بین‌الملل قائل به تمایز و تفاوت هستند. اما از دید سازه‌انگاران چون ونت، آنا‌رشی منطبق خاص ندارد و معلول عمل یا رویه‌هایی است که ساختار خاصی از هویت‌ها

و منافع را می‌آفرینند او برخلاف نو واقع‌گرایانی چون والتر نمی‌پذیرد که آنارشی تنها یک منطق دارد. بلکه آنارشی فی‌نفسه فاقد هر نوع منطق درونی است و نه لزوماً تعارض‌آمیز است و نه مبتنی بر همکاری.

قبل از تعامل، کنشگران توانایی‌های دارند و مایل به حفظ خود نیز هستند، اما این به معنای آن نیست که به دنبال خودیاری خواهند رفت و دیگری را دشمن فرض می‌کنند به عبارت دیگر هویت کنشگران را شرایط آنارشیک تعیین نمی‌کند. این تعاملات آنهاست که هویت آنها را مشخص می‌سازد و بسته به این هویت خود و دیگری است که آنارشی معنای خود را می‌یابد. در نتیجه، ساختار، هویت‌ها و منافع منطقاً از آنارشی حاصل نمی‌شود. چگونگی تأثیر توزیع قدرت نیز وابسته به فهم بینا ذهنی از خود و دیگری است. یعنی هر نوع افزایش قدرت دیگری خطر تلقی نمی‌گردد، بلکه اگر دیگری دشمن قلمداد شود، کوچک‌ترین افزایش قدرت آنها تهدید تلقی خواهد شد. لذا این معنای خاصی می‌یابد. بسته به میزان یگانگی خود و دیگری، برداشت از امنیت می‌تواند رقابتی براساس مدل هابز، فردگرایانه براساس مدل لاک یا مبتنی بر همکاری کانتی باشد، نه آنکه حتماً رقابتی و تعارض‌آمیز باشد. لذا «آنارشی آن چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند» (۱۰)

نکته دیگری که در زمینه فرهنگ حاکم بر نظام بین‌الملل و رابطه آن با آنارشی مورد توجه سازه‌انگاری نیز هست، محدود نساختن مفهوم هنجارها و قواعد نظام یا جامعه بین‌الملل به قواعد و هنجارهای خوب است، یعنی آنچه باعث کاهش خشونت در نظام می‌شود. یک نظام بین‌الملل می‌تواند واجد قواعد و هنجارهایی باشد که باعث افزایش خشونت نیز می‌شوند. این مسأله که تعارض نیز می‌تواند نمونه‌ای از نظم فرهنگی باشد، نشان می‌دهد که برداشت از نظم، هنجار و قاعده به موارد ضد خشونت محدود نمی‌شود. لذا دیدگاه میانه‌ونت در بین برداشت تعارض‌آمیز واقع‌گرایان از آنارشی و برداشت مبنی بر همکاری لیبرال‌ها با تأکید بر این است که آنارشی منطقاً از پیش تعیین شده ندارد و فهم دولت‌ها از آن است که معنای آنرا مشخص می‌سازد. سرشت نظام بین‌الملل می‌تواند سه حالت داشته باشد: فرهنگ‌ها بزی، لاکی و کانتی که به رفتار دولت‌ها ساختار می‌بخشند. گذار از فرهنگ لاکی همراه با موازنه قدرت، رقابت امنیتی و جنگ‌های محدود به فرهنگ کانتی همراه با امنیت دسته‌جمعی و حل و فصل اختلافات و از طرق غیر خشونت بار دارای گرایش‌های رفتاری کاملاً متفاوت است. اگر رفتار بسیاری از دولت‌ها مبنی بر رقیب دانستن یکدیگر باشد، نظام جنبه لاکی پیدا می‌کند و اگر بسیاری از دولت‌ها یکدیگر را دوست تلقی کنند، فرهنگ حاکم بر نظام کانتی می‌شود (۱۱) به این ترتیب این دولت‌ها هستند که سرشت آنارشی بین‌المللی را تعیین می‌کنند. اما آنچه دولت‌ها انجام می‌دهند وابسته به این است که هویت‌ها و منافع آنها چیستند، هویت‌ها و منافع نیز تغییر می‌کنند. برای فهم هویت‌ها و هنجارها نیز بررسی معانی

بین‌ذهنی لازم است.

در سیاست بین‌الملل کنشگران از طریق کنش‌هایشان نظام را باز تولید یا متحول می‌سازند. نظام بین‌الملل به دلیل ساختارهای ثابت وجود ندارد، بلکه ساختارهای آن برای باز تولید خود وابسته به رویه‌های کنشگراند. تغییر بنیادین نظام بین‌الملل هنگامی رخ می‌دهد که کنشگران از طریق رویه‌های خود هنجارها قواعد تشکیل دهنده تعاملات بین‌المللی را تغییر می‌دهند. علاوه بر این، باز تولید رویه کنشگران بین‌المللی یعنی دولت‌ها وابسته به باز تولید رویه‌های کنشگران داخلی یعنی افراد و گروه‌هاست. بنابراین دگرگونی‌های بنیادین در سیاست بین‌المللی هنگامی رخ می‌دهد که باورها و هویت‌های کنشگران داخلی تغییر کند و از این طریق، قواعد و هنجارهای قوام بخش در رویه‌های سیاسی آنها تغییر ایجاد کند. به این ترتیب آنچه در تحول نقش دارد تغییر در سطح فکری و معنایی است. بهترین مثال در این زمینه تغییر در عوامل داخلی هویت ساز شوروی با روی کار آمدن گورباچف است که به کنش متفاوت آن و همچنین برداشت جدید آن از دیگران انجامید. جنگ سرد که اساساً مبنی بر انگاره‌های مشترک بود و این انگاره‌ها بودند که به تعارضات شکل می‌دادند با تغییر در سطح انگاره‌ها جنگ سرد به پایان رسید و هویت هر دو تحول یافت و به تعاریف جدیدی از خود و دیگری رسیدند.

بنابراین، برای فهم رفتار دولت‌ها تحلیلگر باید هم به آنچه توصیه می‌شود و هم چگونگی تفسیر آن از سوی کنشگر و دیگران توجه کند. از این نظر، نهادهای بین‌المللی عرصه‌هایی هستند که هنجارها در درون آنها به کار گرفته می‌شوند، تفسیر می‌گردند، و دچار تحول می‌شوند. از سوی دیگر، نهادها ناشرین هنجارها و تجسم معانی مشترک هستند و کنشگران را جامعه پذیر می‌کنند و فرهنگ سازمانی به بخشی از مجموعه ارزشی آنها تبدیل می‌شود. در نتیجه تغییر در نظام بین‌المللی می‌تواند از طریق این نهادها صورت گیرد. (۱۲)

در ارتباط با سیاست خارجی، فرهنگ و رفتار سیاست خارجی را می‌توان به صورت مجموعه‌ای از آداب و رسوم، اخلاقیات، اعتقادات، ارزش‌ها و نمادهایی تلقی کرد که معمولاً از طریق جامعه پذیری، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. در حقیقت فرهنگ نوعی داد و ستد معنا میان اعضای یک جامعه به شمار می‌رود. برای مشاهده رابطه میان فرهنگ و سیاست خارجی باید الگوهای رفتاری و تعهدات سیاسی را مورد توجه قرار داد. پیوند میان متغیرهای فرهنگی و خرده فرهنگ‌ها و سیاست خارجی را می‌توان از طریق تأکید بر سه بُعد فرهنگی مطالعه کرد، که شامل اعتقادات و اسطوره‌هایی می‌شود که به تجربه‌های تاریخی یک ملت و رهبران‌ش نیز دیدگاه آنها نسبت به نقش و موفقیت جاری کشورشان در عرصه جهانی دارند ارتباط می‌باید. دیگری مربوط می‌شود به تصاویر و برداشت‌هایی که نخبگان سیاسی و عامه مردم نسبت به سایر ملت‌ها و بازیگران سیاست جهانی در ذهن خود دارند و آخرین مورد فرهنگی عادات و ایستارها نسبت به حل مشکلات به

طوراعم و برخورد با اختلافات و منازعات بین‌المللی به طور اخص می‌باشد. اصولاً دیپلماسی در درون فضاهای فرهنگی و هنجاری عمل می‌کند.

برای مطالعه فرهنگ سیاسی و سیاست خارجی باید به چند عامل توجه داشت اول بی‌ثباتی سیاسی و تاریخی است که نوعی نظم از بالا به پایین راه جامعه بر مبنای ایدئولوژی سیاسی تحمیل می‌کند و دیگری به موضوع وابستگی مربوط می‌شود که تأثیر فرهنگی در جامعه می‌گذارد. الگوهای رفتاری دولت‌ها که از طریق سیاست خارجی تجلی می‌یابد با توجه به ویژگی‌های هنجاری و فرهنگی، اشکال مختلفی بصورت استیلا، همکاری و غیره به خود می‌گیرد. لذا براساس این ویژگی‌ها دولت‌ها دارای زبان دیپلماتیک گوناگون در تعاملات خویش با بازیگران می‌باشند. برداشت‌هایی که هر یک از دولت‌ها از ویژگی‌های فرهنگی و هنجاری جوامع دیگر دارند متفاوت می‌باشد و می‌تواند در هر دوره ارزیابی خاصی از مختصات فرهنگی بین‌المللی به عمل آورد، که تجلی این فرهنگ‌رامی توان در چارچوب رژیم‌های بین‌المللی هنجارها و کنوانسیون‌های بین‌المللی مشاهده کرد. (۱۳)

از نظر سازه‌انگاران، هویت‌های دولت‌ها ریشه در نظریه‌هایی دارند که کنشگران به طور جمعی در مورد خودشان و دیگران دارند و به ساختار جهان اجتماعی شکل می‌دهند. تصمیمات سیاست خارجی از یکسو تحت حاکمیت معانی هستند که دولت‌ها به ابره‌های اجتماعی می‌دهند و از سوی دیگر فهمی که از خود دارند. به این ترتیب توجه مشترک آنها چگونگی ساخته شدن هویت دولت است. آنها در صدد هستند تا به جای تأکید بر توانایی دولت‌ها و یا توزیع قدرت به صورت یکی از ویژگی‌های ساختاری نظام بین‌الملل، بر هویت دولت‌ها تمرکز نمایند. براساس این تحلیل‌انگاره‌ها می‌توانند روی هویت‌ها و در نتیجه روی منافع و سیاست‌ها تأثیر بگذارند. تغییر جهت از توانایی‌ها به سوی هویت‌ها به واسطه تبیین موقعیت دولت‌ها در ساختار می‌باشد. تاب‌دین طریق خود را در رابطه با سایرین مشاهده کنند. از نظر سازه‌انگاران دیگر نمی‌توان صحبت از مهار نمودن منافع از طریق قابلیت‌ها و توانایی‌ها کرد، بلکه هویت‌ها این کار را انجام می‌دهند. لذا ساختار نظام دولت‌ها تعیین‌کننده منافع آنها نیست. در این روند دولت‌ها یکدیگر را به صورت دشمن، رقیب یا شریک معرفی می‌کنند و عملکرد آنها مبنی بر انتظارات دیگران است. به این دلیل آنا‌رشی آن چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند. اما عامل تعیین‌کننده برای حرکت دولت‌ها تلقی نمی‌شود و صرفاً نوعی توافق بین‌الذهانی میان دولت‌ها است. در حال حاضر بیشترین تلاش در جهت پیوند میان ساختارهای داخلی و رفتارهای سیاست خارجی است. از نظر کارگزاری، ساختارهای داخلی به صورت عوامل مداخله‌گر میان کنشگران اجتماعی و رفتارهای دولتی عمل می‌کنند. در این روند سازه‌انگاران بر تأثیر انگاره‌ها و هنجارها در در گرگونی سیاست خارجی تأکید می‌کنند. محققان به این نتیجه رسیدند که تجزیه و تحلیل سیاست خارجی در چارچوب بازیگر خردمند که ریشه

در منافع مادی دارد برای ارزیابی رفتار سیاست خارجی دولت‌ها نارسا و ناقص است و نیاز به توجه به انگاره‌ها و هنجارها که دارای آثار عملی بر سیاست خارجی است، می‌باشد. بر این اساس فهم تصمیمات سیاست خارجی از نظر تصمیم‌گیرندگان از طریق بازسازی استدلال‌های آنها حاصل می‌شود. بدین ترتیب رفتار سیاست خارجی دولت‌ها بستگی دارد به اینکه افراد چگونه شرایط را درک و تحلیل می‌نمایند. (۱۴)

«سازه‌انگاری برای تحلیل سیاست خارجی مناسب می‌باشد دقیقاً به این دلیل که بر ساختگی اجتماعی از این مفروضه شروع می‌شود که کنشگران، جهان خود را می‌سازند و این مفروضه در ورای بخش اعظم نوشتارهای مربوط به سیاست خارجی وجود دارد لذا نقطه عزیمت تحلیل سیاست خارجی چشم انداز دولت به مثابه کنشگر است. روشن است که سیاست خارجی قلمرو انتخاب است کنشگران تفسیر می‌کنند، تصمیم می‌گیرند، اعلام می‌کنند و اجرا می‌نمایند. سیاست خارجی تاحدی عمل بر ساختن است، چیزی است که کنشگران تصمیم می‌گیرند که باشد» (۱۵)

شاید بتوان به پیروی از والتر که در مورد نظریه سیاست بین‌الملل خود با توجه به تأکید آن بر سطح ساختاری نظام بین‌الملل بر آن بود که این نظریه تعیین‌کننده این نکته است که چرا سیاست خارجی کشورهای مختلف به رغم تفاوت‌های درونی شبیه بهم است، گفت که تأکید بر هنجارهای بین‌المللی بیشتر می‌تواند شباهت‌های خارجی کشورها را به ما نشان دهد حال این هنجارها می‌تواند در سطح کل جامعه بین‌المللی باشد مانند هنجار عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها و نیز ممکن است در سطح خرده جوامع بین‌المللی مانند اتحادیه اروپا شکل گرفته باشد مانند هنجارهای مربوط به اهمیت مسایل حقوق بشر، در مقابل، هنجارهای داخلی می‌توانند در مواردی که تفاوت میان هنجارهای داخلی کشورها وجود دارد، تفاوت در سیاست خارجی آنها را توضیح دهد. قابل ذکر است که یکی از بخش‌های مهم مطالعات سیاست خارجی همیشه معطوف به ماهیت و تأثیر سیاست داخلی بوده است. هدف نظری از توجه به سیاست داخلی در تحلیل سیاست خارجی نیل به زمینه‌های تمایز و تفاوت در سیاست خارجی دولت‌ها است.

در سطح فراملی به طور خاص هنجارها و نهادهای بین‌المللی مدنظر هستند. منظور از هنجارهای بین‌المللی آن دسته از انتظارات مربوط به رفتار مناسب هستند که در جامعه بین‌المللی مورد توافق اجزای تشکیل‌دهنده جامعه یعنی دولت‌ها هستند. هنجارها را می‌توان در حقوق بین‌الملل و مصوبات حقوقی سازمان‌های بین‌المللی جستجو کرد. این هنجارها به انتظارات شکل می‌دهند. به عنوان مثال از یک دولت عضو جامعه بین‌المللی انتظار می‌رود که هنجار عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها را رعایت کند. این یک هنجار بین‌المللی است.

نهادهای بین‌المللی نیز نهادهایی اجتماعی هستند یعنی الگوی ثابت و مستحکمی از رفتار تعدادی خاص از کنشگران در وضعیت‌های خاص، این الگوهای رفتار مبنی بر مجموعه‌ای از قواعد هستند

که نقش‌های رفتاری را تعریف می‌کنند، به فعالیت‌ها معنا می‌بخشند و انتظارات کنشگران را تحت تأثیر قرار می‌دهند. از جمله نهادهای بین‌المللی می‌توان به حاکمیت، حقوق بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی اشاره کرد. در واقع نهادها نماینده مجموعه‌ای بهم مرتبط از هنجارها هستند که در کل به نقش‌های رفتاری قوام می‌بخشند. این منجر به اهمیت خاصی برای هر یک از هنجارهای منفرد می‌شود که فراتر از تنظیم رفتار است و به دولت‌ها به عنوان اعضای نهادها نوعی هویت می‌بخشد و آنها را ملزم می‌کند نقشی را که به آنها داده شده ایفا کنند. نمونه بارز آن نیز حاکمیت است که به دولت‌ها به عنوان دولت هویت می‌بخشد و پارامترهای اصلی کنش مشروع دولتی را مشخص می‌سازد به عنوان نمونه، یک عضو اتحادیه اروپایی نمی‌تواند به طور مستقل با دولت‌هایی که به هر دلیل اتحادیه، روابط با آنها را محدود یا ممنوع می‌کند، ارتباط دوستی و مودت داشته باشد. در واقع بحث اصلی این است که از این منظر بر این نکته تأکید می‌گردد که بخشی از جامعه یا کل آن واجد هنجارهایی مشترک است که انتظار از یک سیاست خارجی مناسب را شکل می‌دهد و این انتظارات مبنی بر ارزش، بر سیاست خارجی دولت تأثیر می‌گذارند. این هنجارها را می‌توان در قانون اساسی، نظم حقوقی، اطلاعات مربوط به فرهنگ عمومی و سیاسی، دیدگاه‌های احزاب سیاسی جستجو کرد. به این ترتیب از منظری سازه‌نگارانه و با توجه به هنجارهای داخلی و بین‌المللی می‌توان به تحلیل و به زعم برخی تعیین و پیش‌بینی سیاست خارجی کشورها پرداخت.

از این منظر، درست است که ما با وضعیت آنارشی در نظام جهانی روبرو هستیم و لاجرم دولت‌ها دغدغه‌هایی چون مسایل امنیتی و بقا دارند، در پی کسب قدرت هستند، تعارض و کشمکش در نظام دیده می‌شود، قدرت‌های بزرگ تا حد زیادی شکل دادن به نهادها، فرایندها و ویژگی‌های نظام نقش دارند، اما با تغییر در معاملات، رفتارها، بینش‌ها، برداشت‌ها و در کل فهم بین‌الذنهانی از نظام می‌توان آن را تغییر داد. کنشگران نظام بین‌المللی در جهان زندگی می‌کنند که به واقع حاصل فهمی بین‌الذنهانی و مشترک است، به عبارت دیگر، کنشگران در طول زمان و با رویه‌ها و اقدامات خود بر اساس فهمی که از واقعیت نظام، روابط حاکم بر آن، دوستی و دشمنی و... داشته‌اند عمل کرده و حاصل آن وضع موجود است. پس این وضع نه طبیعی بوده و نه اجتناب‌ناپذیر. در نتیجه، امکان دگرگون ساختن آن هست. اما همانگونه که شکل‌گیری آن محصولات تعاملات، رویه‌ها و فهم مشترک بوده است، تغییر آن نیز به همین گونه است. پس اگر سیاست خارجی کشوری در جهت تغییر عمل می‌کند، باید در چارچوب فهمی بین‌الذنهانی به دنبال تغییر باشد و اگر بر اساس فهمی غیرمشترک با دیگران عمل کند، می‌توان باعث ایجاد و یا تشدید کژفهمی، تخاصم، انزوای خود و... شود از این منظر:

۱- رویه‌های دولت‌ها و تعاملات میان آنها در تعیین دوستی‌ها و دشمنی‌ها نقش دارد زیرا برداشت‌ها از این تعاملات حاصل می‌شوند.

- ۲- در این نظام آنچه که مهم‌تر از جایگاه قدرت کشورها و تغییرات نسبی در آن است، برداشت از تهدید بودن یا نبودن کنشگر خاص برای نظم و امنیت دیگران است.
- ۳- تلاش برای ایجاد دگرگونی از طریق سیاست خارجی زمانی معنا دارد که بازبان قابل فهم برای دیگران و در چارچوب فهم بین‌الذهانی موجود باشد.
- ۴- چارچوب بندی مفهومی و زبانی مناسب برای بیان اهداف و خواست‌ها باید در کانون توجه سیاست‌گذاری خارجی باشد.
- ۵- تغییر رفتار خصمانه سایر کنشگران نسبت به یک کشور تا حد زیادی وابسته به تغییر زبان و رفتار آن کشور است. زبان همکاری با تکرار می‌تواند موجب اعتماد و در نتیجه تمایل دیگران به همکاری شود.
- ۶- همکاری بین‌المللی از راه‌های افزایش قدرت است.

نتیجه‌گیری

رشته روابط بین‌الملل از ابتدا با بسیاری از موضوعات هنجاری سروکار داشته است. در این راستا به دنبال حل مسائلی در ارتباط با جنگ در یک نظام آشوب زده بوده اولین مرحله طرح موضوعات هنجاری در چارچوب رویکردهای لیبرال به ویژه ایدئالیسم بود که به دنبال از بین بردن جنگ و خشونت بین‌المللی بود. در دومین مرحله، رئالیسم در صدد بود تا جهان را براساس آنچه که هست ببیند، نه براساس آنچه که باید باشد لذا جنبه اثبات‌گرا و تجربی داشت و به گفته برخی از اندیشمندان از مسایل هنجاری به دور بود. رویکرد جامعه بین‌المللی یا مکتب انگلیسی دارای نگاهی هنجاری به روابط بین‌الملل بوده است. و در مناظره میان رفتارگرایان و سنت‌گرایان به اهمیت ارزش‌ها توجه شده است. در مرحله چهارم نظریه بین‌المللی که از اواخر جنگ سرد آغاز شد دوباره موضوعات هنجاری احیا شد. رویدادهایی نظیر جنگ ویتنام، جنگ خلیج فارس اشغال افغانستان و اشغال عراق باعث طرح مباحث اخلاقی مداخله گردید. طرح موضوع رهایی انسان، دخالت‌های بشردوستانه و نگرانی‌های زیست محیطی باعث شد تا بار دیگر مسایل هنجاری و فرهنگ جایگاه محوری خود را در سیاست بین‌الملل پیدا کنند.

فرهنگ براساس نظرسازه‌انگارانی چون ونت یک پیش‌گویی خودتحقق‌بخش (self-fulfilling) است. هنگامی که کارگزاران در وضعیتی خاص باید وارد تعامل شوند، لازم است قبل از انتخاب مسیر کنش، وضعیت را تعریف کنند. این تعاریف حداقل مبنی بر دو نوع ملاحظات است اول، هدایت‌ها و منافع خودشان که باورهایی را در این مورد که آنها در چنین وضعیتهایی «که» هستند، منعکس می‌کند و دیگر اینکه فکر می‌کنند دیگران چه خواهند کرد که بازتاب

باورهایی در مورد هویت‌ها و منافع آنها است. هنگامی که این باورهای مختلف مشترک نباشند، یعنی در مواردی که تعریفی فرهنگی از وضعیت وجود ندارد، کنشگران با رفتارهای مختلف روبرو می‌شوند و برآیندهای کنش متقابل آنها باورهایشان را زیر سوال خواهد برد. برای مثال اگر در فرهنگی رانندگی کنش برآیندهای کنش متقابل آنها باورهایشان را زیر سوال خواهد برد. برای مثال اما شما از این موضوع بی اطلاع باشید، در سرچهارراه با راننده دیگر پیش‌بینی نادرستی از کنش یکدیگر خواهید داشت و منجر به تصادف خواهد شد. اما اگر فهمی مشترک داشته باشید با دیدن چراغ قرمز متوقف می‌شوید در این صورت، پیش‌گویی‌های شما تحقق خواهد یافت و این باعث باورهای فرهنگی درباره چراغ راهنمایی می‌شود. یا در مثالی دیگر هنگامی که صورت‌بندی فرهنگی که آنرا با عنوان جنگ سرد می‌شناختیم در کار بود، آمریکا و شوروی باوری مشترک مبنی بر اینکه دشمن یکدیگرند، داشتند و این به قوام یافتن هویت‌ها و منافع آنها در هر وضعیت خاصی کمک می‌کرد. خود آنها نیز به گونه‌ای عمل می‌کردند که به دیگری ثابت می‌کرد آنها واقعاً تهدید هستند و از این طریق جنگ سرد باز تولید می‌شد.

با وجودی که افزودن فرهنگ به ساختار باعث ثبات زیادی می‌شود، اما ما را به جبرگرایی نئورنالیست‌ها باز نمی‌گرداند. باورهای کنشگران است که به شناخت مشترک شکل می‌دهد و رویه‌های آنها است که آن شناخت را در طول زمان تأیید یا ابطال می‌کند. فرهنگ حتی در شرایطی که خود را باز تولید می‌کند، همواره در حرکت است. در واقع فرهنگ چیزی است که مردم از آن می‌فهمند. امروزه دولت‌ها باورهای مشترک بسیاری درباره قواعد بازی بین‌الملل، بازیگران آن، منافع آنها و... دارند به عبارت دیگر کمتر کسی منکر آن است که ساختار نظام بین‌الملل معاصر شامل عناصر فراوان فرهنگی است. این فرهنگ ریشه‌ای عمیق در این دارد که دولتمردان چگونه سرشت سیاست بین‌الملل امروزی را می‌فهمند. نکته اصلی جامعه هرج و مرج زده، افزایش و حفظ نظم بین‌المللی است که این نظم به عنوان یک الگو یا حالت از فعالیت بین‌المللی تعریف شده، که اهداف جامعه دولت‌ها را تقویت می‌کند. چهار نمونه از این اهداف عبارتند از: حفظ جامعه بین‌المللی، پشتیبانی کردن از استقلال دولت‌های عضو، تقویت صلح و کمک جهت مصون ساختن پایه‌های هنجاری کل حیات اجتماعی، همه این اهداف ذاتاً اخلاقی محسوب می‌شوند و صرفاً ابزاری یا خودپرستانه نیستند، اینها ضمن اینکه برای ما وضع شده‌اند برای دیگران هم هست. لذا روابط بین‌الملل عرصه‌ای از روابط انسانی است و به همین دلیل موضوعی ذاتی است و نمی‌توان آن را خارج از ذات خود درک کرد. روابط بین‌الملل را بایستی درک کرد و نمی‌توان آن را تعریف کرد. بنابراین در طول مدت نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل عملاً نظریه پردازان به اسطوره سازی مبادرت نموده و در چارچوب‌های فرهنگی و هنجاری، الگوهای رفتاری گوناگون را توضیح داده‌اند.

7- A. Wendt, "On the via Media: A Response to the Critics." *Review of International Studies* 26, 2000, pp. 80-165

8- J.Ruggie, *Constructing the World Polity: Essays on International Institutionalization*, London and New York: Routledge, 1998, pp. 12-13

9- حمیرا مشیرزاده، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: نشر سمت، ۱۳۸۴، صص ۳۳۲-۳۳۳

۱۰- برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: الکساندر ونت، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴، صص ۳۵۹-۴۵۰.

۱۱- Wendt (۲۰۰۰)، op.cit.

۱۲- مشیرزاده، پیشین، صص ۳۵۵-۳۵۲.

۱۳- سید عبدالعلی قوام، روابط بین‌الملل نظریه‌ها و

رویکردها، تهران: نشر سمت، ۱۳۸۴، صص ۱۲۳-۱۲۰.

۱۴- سید عبدالعلی قوام، «دگرگونی تجزیه و تحلیل سیاست خارجی در بستر مناظره‌های روابط بین‌الملل» فصلنامه

دانشکده حقوق و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات، سال اول، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۴، صص ۱۵-۱۴.

15- S.Smith, "Reflectivist and Constructivist Approaches in International Theory", in Baylis and Smith, *The Globalization of World Politics*. 2nd Edition Oxford and New York: Oxford University Press, 2001, p.38

پی‌نوشت

1- A.Wendt, *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press, 1999, Chapter two.

2- Robert, Cox, "A Perspective on Globalization", in J.H. Mittelman(ed), *Globalization: Critical Reflections*(Boulder, Col.: Lynne Rinner), 1996, p.87,

- استیواسمیت، «رویکردهای واکنش‌گرا و سازه‌انگاری در نظریه‌های بین‌الملل»، درجهانی‌شدن سیاست: روابط

بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، صص ۵۳۰-۵۲۶

- رابرت جکسون، گئورگ سورنسون، درآمدی بر روابط بین‌الملل، ترجمه مهدی ذاکریان و دیگران، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۳، صص ۳۰۰-۲۹۷.

3- A. Linklater, *The Transformation of Political Community*. Oxford: polity press, 1998, pp. 3-4.

4- R.Cox, "Universality in International Studies: A Historical Approach." In Harvey and Brecher, eds. *Critical perspectives in International studies* Ann Arbor: University of Michigan press, 2002.

5- A: Linklater, "Neorealism in Theory and Practice" . In Booth and Smith, *International Relations Theory Today*, University Press, 1997, p.25.7

6- A.Wendt, "Constructing International Politics", *International Security* 20, 1995, P.73.